

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یکی از اشکال اخیر مرحوم استاد بر نائینی این که این اصل را در مجهول التاریخ، دو تا اصل را گفت اگر بخواهد جاری بشود مثبت است ایشان اشکال کردند مثبت نیست چون بعد باید من توضیح بدهم الان به همین اجمال اکتفا می کنم توضیحش را بعد عرض میکنم این هم اشکال اخیر مرحوم استاد به مرحوم نائینی

این مسئله چون یک جهات فقهی دارد که الان طبعاً در این جا متعرض نمی شویم و یک جهات اصولی دارد و در ضمنش هم ما متعرض اصالة العدم و عدم ازلی و از آن حرف ها شدیم تقریباً فکر می کنم آن مسئله مشوه شد، فعلاً برگردیم از اول مسئله را دو مرتبه تغییر بکنیم و توضیحاتش را عرض بکنیم و آن نکات فقهی و اصولیش را بیان بکنیم.

اصل مسئله این بود که آبی است قلیل است و پاک است، می دانیم این آب فعلاً کر شده و در عین حال هم می دانیم که یک لباس نجس یا لباس خونی با این آب شسته است، فقط نمی دانیم شستن بعد از کریت بوده تا این آب هنوز پاک باشد یا این شستن قبل از کریت بوده تا آب نجس باشد یعنی آب که تتمیم شده به عنوان کر، آب نجس بوده تتمیم کر شده، این خود اصل مطلب اما این که این چند صورت دارد گفته شد، تارة تاریخ ملاقات و کریت، تتمیم کر هر دو مجهول اند، تارة یکیشان معلوم است، می شود سه حالت. این هم تصویر فرض مسئله که محل کلام است. آن وقت در این جا در این مسئله مراد از اصلی که در این جا جاری می شود یکی استصحاب طهارت است چون قبلاً این آب قلیل پاک بوده، استصحاب طهارت بخواهیم بکنیم، دو استصحاب عدم ملاقات است چون شک داریم که ملاقات کی شده است و کذلک عدم کریت چون آن هم مشکوک است، تاریخ کریت هم یا مشکوک است یا معلوم است، حالا بالاخره آن هم محل کلام است پس مراد از استصحاب در این جا استصحاب یا طهارت آب مراد است که خب این یک مشکل دارد، آن مشکلی هم این است که دو تا حالت متضاد پیش آمده دیگر به استصحاب آن مراجعه نمی شود.

.....

استصحاب هایی که الان این جا محل کلام است که این ربطش به استصحاب داده شده یکی عدم ملاقات است و یکی عدم کریت که این دو تا چون حالا یا یکیش یا دو تاییش تاریخشان مجهول است ما نمی دانیم چکار بکنیم، این راجع به فرض مسئله و توضیح مسئله اجمالا.

مطالبی که در این جا هست به لحاظ فقهی و اصولی، یکی به لحاظ فقهی است که عرض کردیم در باب انفعال آب آیا باید کر اول باشد یعنی احراز کریت بشود بعد ملاقات یا نه اگر همین مقدار که بدانیم در حین کریت هم ملاقات شده آن پاک است یعنی در حینی که ما تتمیم کر می کردیم باز هم ملاقات شده است، این هم بگوییم پاک است، یک رای فقهی است که مرحوم نائینی در این جا رای فقهی دارند که اول باید کریت باشد پس یک مسئله این است یعنی حل این مسئله نکات فقهی دارد و نکات اصولی دارد، نکته فقهی در مانحن فیه عبارت از این است که آیا باید کریت قبل از ملاقات باشد، احراز بکنیم کریت قبل از ملاقات را؟ یا نه همین که در حال عدم کریت ملاقات نشده کافی است ولو ملاقات در حال تتمیم کر باشد، داریم آب می ریزیم این آب ناقص را پر می کنیم در آن حین ملاقات انجام می گیرد، در حین تتمیم یعنی همراه با تتمیم ملاقات هم شد.

آقای نائینی اعتقادشان این است که باید کریت قبل باشد، مرحوم آقای خوئی اعتقادشان این است که نه قبلیت لازم است، فقط باید کاری بشود که کریت بعد از ملاقات نباشد اما این که کریت قبل از ملاقات باشد این مطلب لازم نیست و استظهار هر دو هم از همان لسان دلیل است، إذا بلغ الماء قدر کر مرحوم نائینی می گوید از این عبارت در می آید که اول باید کر باشد تا منفعل نشود. آقای خوئی می فرمایند إذا بلغ یعنی در همراه بلوغ کر اگر این ملاقاتی شد موثر نیست، اینی که از لسان روایت در می آید و انصافا هم با تامل در روایات و خصوصیات، به ذهن می آید که حرف مرحوم آقای اقرب به ظاهر نص حدیث باشد.

علی ای حال کیف ما کان پس این جا یک نکته فقهی دارد که این در فقه باید بررسی بشود. ما عرض کردیم اگر در مسئله ای نکته ای خصوص آن مسئله باشد این را اصطلاحا فقهی می گویند، اگر نکته عام باشد که در مسائل دیگر هم جاری بشود به این اصولی می گوییم. اصلا سرّ فقهی و اصولی این است. مثلا ما یک بحثی در فقه و اصول به نام ملازمات داریم، این ملازمات را اگر خاص

نگاه بکنیم مثلاً اگر گفتیم زن یجوز لها کشف وجه، خب گفتند اگر کشف وجه برایش جائز باشد بالملازمة یجوز النظر، با این که کشف وجه حکم است جواز نظر حکم مرد است، اگر این ملازمه ثابت بشود بگویند زن یجوز لها کشف الوجه پس مرد هم یجوز لها النظر إليها، اصطلاحاً ما اسم این را ملازمه خصوصی، ملازمه خاص، ملازمه موردی گذاشتیم، موردی یعنی چه؟ یعنی در موردی که نص آمده ما از آن به تلازم و فهم عرفی می فهمیم. یا مثلاً در آن زمان اهل کتاب اجازه داشتند زن ها موهایشان بیرون باشد، از گردن به پایین را می پوشاندند اما موی سرشان بیرون بود یا برای کنیز اجازه بود که موی سرش بیرون باشد در خیابان. این بحث را سنی ها هم دارند، آن بحث را هم دارند این بحث را هم دارند، بحث هم دارند که اگر اهل کتاب جائز است برایشان موی سرشان بیرون باشد برای مسلمان جائز است نظر به او یا نه؟ چون آن از نظر قانونی حق دارد که مویش بیرون باشد. این مسئله در اهل کتاب در میان اهل سنت و شیعه مطرح شده، فقط یک نکته ای را نمی خواستم وارد این بحث بشوم. این مسئله در کتاب صحیح بخاری هم آمده نظر به موی زن های اهل کتاب لکن از مثل حسن بصری نقل کرده اما در روایات ما از سکونی عن رسول الله نقل شده، خیلی بعید است یعنی از آن جاهای شواهد ضعف کتاب سکونی است. علی ای حال کیف ما کان این از حسن بصری و امثال حسن بصری نقل شده که جز تابعین است و جز صحابه نیست اما در بعضی از روایات ما از طریق سکونی مثلاً به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده که یجوز النظر چون یجوز لها کشف الشعر پس می شود که نظر کرد، نظر هم جائز است، ما اسم این را ملازمه موردی گذاشتیم یا ملازمه فقهی یا مسئله فقهی اما اگر گفتند اگر یک چیزی واجب شد ضدش حرام می شود این ملازمه عام است، این موارد در فقه زیاد دارد، به این مسئله اصولی می گوییم. عرض کردیم از اوائل قرن دوم یواش یواش به این فکر افتادند که مسائل اصولی را جدا بکنند، کیفیت جدا کردن مسئله اصول این جوری بود. هر جا که یک نکته موردی بود آن را در فقه گذاشتند، هر جا که نکته عمومیت داشت در بیش از یک مسئله سریان داشت آن را اصولی کردند، معیار در اصولیت این است. اصلاً (مبهم ۹:۲۶) از قرن دوم می گوید ما کتاب هایی که رسماً در اصول داریم آخر قرن دوم است اما در حقیقت از اول قرن دوم که این کار شروع شد، این بعد ها منجر شد به عقد مسائل اصول که در قرن سوم دیگر شکل بیشتری پیدا کرد و در قرن چهارم همین شکلی است که ما

الان داریم و لذا هم عرض کردیم تدریجا در اصول اهل سنت در دو محور اصلی قرار گرفت: یکی راجع به مصادر تشریع که کتاب و سنت و اجماع بنا به رای آن ها و قیاس و استحسان و این جور چیز ها، یکی هم به طرق اثبات، راه رسیدن به مصادر تشریع که خبر واحد و این جور چیز ها باشد، ظواهر و الی آخره لذا اصول را که تنظیم کردند الان ما در اصولی که ما داریم و فعلا می خوانیم مصادر تشریع را کم مستقلا بحث شده، گاهی مثلا اجماع را به یک مناسبتی، دلیل عقل را به یک مناسبتی، اصولا ما یک فصل خاصی به نام مصادر تشریع در اصول خودمان نداریم، ما بیشتر روی همان طرق اثبات رفتیم، این خلاصه را می خواستم خدمتان عرض بکنم که در ذهنتان همیشه باشد. در جمله ای از مسائل گاهی نکته فقهی است مثل همین جا، این نکته نکته موردی است شما إذا بلغ الماء قدر کر را چه استظهار می کنید، مرحوم نائینی استظهار می کند اول باید کر بشود بعد ملاقات تا انفعال نشود. آقای خوئی استظهار می کنند مهم این است که ملاقات قبل از کریت نباشد، نه ملاقات بعد از کریت. إذا بلغ الماء، ملاقات قبل از کر باشد در این صورت این آب اگر قبل از کر باشد منفعل می شود، لازم نیست که ملاقات بعد از کر باشد تا منفعل نشود، این نکته فقهی است که بین این دو موضوع است. عرض کردم به ذهن من می آید حق با مرحوم استاد باشد که قائل بشویم که همان ملاقات قبل از کریت نباشد نه این که معتبر است ملاقات در عدم انفعال بعد از کریت.

پرسش: مبهم ۱۱:۵۰

آیت الله مددی: نه، چون إذا آورده ما معتقدیم که اگر إن بود باز شاید، إذا چون معنای ظرفیت هم دارد یعنی در ظرف بلوغ، نکته اش را نمی خواستم حالا بحث فقهیش را بکنیم چون سوال فرمودید چون در اصطلاح اهل لغت إذا برای ادات شرط صرف نیست، آنی که ادات شرط صرف است إن است، بقیه ادواتی که به عنوان شرط آمده است یا اسم یا غیر اسم، معانی غیر از شرطیت هم دارند مثل إذا، إذا ظرفیت هم دارد علی ما ببالی از ایامی که مغنی را می خواندیم و تدریس می کردیم إذا سه تا معنا دارد یکی ظرفیت، یکی استقبال و یکی هم شرطیت یعنی در إذا ظرفیت هم خوابیده است، اگر این معنای ظرفیت و این نکته روی نکته إذا، مگر شما این ها را فکر نکنید، اگر روی نکته ظرفیت، نمی دانم آقای خوئی هم از چه راهی وارد شدند، استدلال آقای خوئی را هم ندیدم اما اگر نکته

ظرفیت را در نظر بگیریم به نظرم با انسجامش با حرف آقای خوئی بیشتر است. این إن بلغ نیست، إذا بلغ است، در زمان است اگر ظرفیت باشد در آن زمان، آن وقت معنایش این است که بلوغ به قدر کر با عدم تنجز با هم اند، ظاهرش این طور است، ظرفیت این طور است یعنی در وقتی که بلوغ کر است همان زمان هم عدم تنجز است، ظاهر نص این طور است، ظاهری که من می فهمم، عرض کردم آقای خوئی این جا متعرض نشدند در فقه هم من نگاه نکردم استظهار ایشان از کتب فقهی ایشان در این مبحث را نگاه نکردم اما به ذهن من می آید که اگر این قواعدی که در نحو گفتند إن شا الله درست باشد و نص حدیث هم همین طور باشد که الان با لفظ إذا آمده است انصافش این با مطلب ایشان همخوانی بیشتری دارد، این انصافش این طور است آنی که الان من می فهمم برای همین جهت است. حالا کلمات اصحاب چون الان در ذهنم نیست نمی توانیم چیزی را به اصحاب نسبت بدهم، عادتاً هم قدمای اصحاب این را ننوشتند، اگر نوشته باشند این متاخرین مخصوصاً بعد از مرحوم مقدس اردبیلی و این چهره ها.

علی ای حال کیف ما کان این هم راجع به این قسمت، فعلاً این بحث فقهی را می گذاریم، فعلاً خارج نمی شویم.

اما نکات اصولی که در این مسئله هست که خیلی مهم است آن نکات اصولیش که اساس کار است، یکیش این است که در مجهول التاريخ هر دو اصل جاری می شوند و ساقط می شوند به معارضه، این نکته اصولی است. اصولاً بحث مجهول التاريخ و معلوم التاريخ یکی از بحث های تقریباً سنگین استصحاب است مثل همان بحث عدم ازلی که اخیراً هم اشاره کردم. یک رای هست رای شیخ و مرحوم استاد آقای خوئی و كذلك مرحوم نائینی، خلاصه آن رای این است که هر دو اصل جاری می شوند لکن به معارضه ساقط می شوند چون مجهول التاريخ است به تعبیر بعضی از آقایان می آئیم می گوئیم درست است ما تاریخ ملاقات را نمی دانیم، تاریخ کریت را هم نمی دانیم لکن اشاره به واقع می کنیم، می گوئیم کریت یک واقعی دارد نمی دانیم ملاقات تا آن واقع کریت شده یا نه اصل عدم ملاقات است چون اگر مجهول التاريخ باشد چجوری می خواهیم بگوئیم عدم ملاقات، این ها می گویند عدم ملاقات را بالتقاس به حادث دیگر نگاه می کنیم نه به زمان چون زمانش که معین نیست، می گوئیم این حادث پیدا شد کریت، ملاقات هم پیدا شد، اصل عدم ملاقات است تا آن حادث، این طور می توانیم بگوئیم کما این که اصل عدم کریت است تا ملاقات. پس بنابراین نکته

.....
اصولی مهم در این جا آیا در مجهولی التاریخ هر دو اصل جاری می شوند؟ و در نتیجه تساقط می کنند. اگر هر دو اصل جاری شدند یک نکته ای دارد، اگر در موردی یک اصل جاری نشد پس آن اصل دیگر بلا معارض جاری می شود. اصولا طبق قاعده ای که آقایان دارند اگر در جایی به تعارض دو تا دلیل یا دو تا اصل جاری نشدند یکیش به خاطر نکته دیگری برداشته شد، آن یکی دیگر بدون معارض جاری می شود، این قاعده کلی است، این قاعده هم نکته دوم.

پس بنابراین اگر گفتیم این دو تا اصل فی نفسه جاری می شوند آن دو تا اصل این طوری است، می گوئیم اصل عدم ملاقات است تا زمان کریت، اصل عدم کریت است تا زمان ملاقات. عدم کریت تا، حالا زمان هم نمی خواهد تا ملاقات چون الان گفتیم زمان مجهول است ملاقات که خودش یک واقعیته دارد، این را شما قیاس آن جوری بکنید این عدم کریت تا ملاقات، بگوئید عدم ملاقات تا کریت، این نکته ای که دارند این است.

به هر حال شما می دانید یکیش واقع شده است، چون می دانید یکیش واقع شده این دو تا علم شما منشا حصول شک است چون شما در باب استصحاب یقین و شک می خواهید، یقین شما ملاقات نبود، کریت هم نبود، این یقین شماست، شک شما این است که هر دو پیدا شده تقدم و تاخر نمی دانید، پس به خاطر این که یقین به هر دو دارید شک در آن پیدا می شود پس ارکان استصحاب تام است یقین سابق شک لاحق، روشن شد چه می خواهم عرض بکنم؟ یقین شما که ملاقات نبوده، یقین شما که کریت هم نبوده، آن وقت این دو تا یقین شما چون متضاد با هم آمده است این نتیجه اش این می شود که منشا شک بشود. پس یعنی شما این را اشکال نکنید که درست است ما می دانیم یقین پیدا می کنیم، این ها می گویند این دو تا یقین چون جلو و عقبش معین نیست این منشا حصول شک است، اگر شک پیدا شد این شک را با استصحاب از بین می بریم، لا تنقض الیقین، عرض کردم الان روی مسئله اصولی کار بکنیم نکته فنی این است، تصور بکنید. یعنی شما یقین داشتید به عدم ملاقات، یقین داشتید به عدم کریت، الان هم یقین به هر دو دارید، می گویند چون یقین به این دو تا خورد و تقدم و تاخرش روشن نیست این نتیجه اش چه می شود؟ شک می شود در هر کدام نسبت به دیگری نه فی نفسه. شما نیاید هر کدام را فی نفسه حساب بکنید چون عدم ملاقات قطعا ملاقات شده است. عدم کریت قطعا کر

شد، نسبت به دیگری وقتی نگاه بکنید ملاقات را به کریت و کریت را به ملاقات شما می توانید عدم کل واحد نسبت به آخر، این خلاصه حرف مرحوم شیخ و مرحوم نائینی و اخیرا هم مرحوم استاد است پس این دو تا اصل با هم تعارض پیدا می کنند و تساقط پیدا می کنند.

طبعاً اگر یکیش روی نکته ای فی نفسه جاری نشد دیگر تعارض نمی کنند. آقای خوئی حرفش این است که این تعارض قوی است، از بین نمی رود، مرحوم نائینی می گوید از بین می رود، این اختلاف نائینی و آقای خوئی است. چرا؟ چون ایشان می آید اصل ها را حساب می کند، اصل عدم ملاقات تا حین کریت، خیلی خب شما چه چیزی را می خواهید اثبات بکنید؟ عدم ملاقات تا حین کریت کافی نیست، باید اثبات بکنیم ملاقات بعد از کریت است چون کر باید قبل از ملاقات باشد. اصل عدم ملاقات تا حین کریت فی نفسه جاری می شود لکن چون مثبت می شود لذا از جریان می افتد لذا آن یکی اصل بی نظیر می ماند، تنها می ماند اما اصل عدم کریت تا ملاقات، خیلی خب این جاری می شود، آب کر نبوده تا حین ملاقات، پس اگر ملاقاتی باشد و عدم کریت این آب نجس است، ملاقات که وجدانی است که یک وقتی بوده، عدم کریت هم به استصحاب پس بنابراین مرحوم نائینی می خواهد بگوید دو تا اصل جاری نمی شوند، یکیش جاری می شود. چرا دو تا اصل جاری نمی شوند؟ چون کریت تا ملاقات این اثر دارد، عدم کریت تا حین ملاقات یعنی آب نجس است، اما عدم ملاقات تا حین کریت این اثر ندارد، چرا؟ چون اثر مال این است ملاقات بعد از کریت، باید کریت قبلش باشد، نکته فقهی در این جا می آید پس این اصل مثبت می شود، اگر مثبت شد دیگر این اصل جاری نمی شود، یکیش جاری می شود. این خلاصه حرف مرحوم نائینی، خلاصه حرف اشکال آقای خوئی این است که نه هر دو اصل جاری می شوند، چرا؟ چون این که کریت باید قبل از ملاقات باشد دلیل ندارد، همین مقدار. ببینید عدم ملاقات و کریت، عدم ملاقات و کریت کافی است که بگوییم این آب پاک است، نمی خواهد کر باشد و ملاقات بشود بگوییم پاک است، همین که ملاقات نشده و کریت بوده این پاک است، پس بنابراین ما آن مبنای فقهی را قبول نکردیم اصل مثبت نیست هر دو اصل جاری می شود، من بحث را از اول تا آخر جمع بکنم چون چند روز فاصله شد نکته را خوب دقت بکنید، نکات اصولیش ان شا الله روشن شد، نکته اول جریان اصالة العدم یعنی

استصحاب عدم ملاقات و عدم کریت در هر دو و تساقط آن ها بر اثر تعارض. اشکال مرحوم نائینی هر دو اصل فی نفسه جاری می شوند اما یکیش مثبت است، چون مثبت است جاری نمی شود پس یک اصل جاری می شود عدم الکرية إلى حين الملاقاة، اگر یک اصل جاری شد حکم به نجاست می کنیم. در مجهول التاريخ حکم به نجاست می کنیم، این روشن شد. خلاصه اشکال آقای خوئی دو تاست: یکی را دیروز خواندیم که آن نکته فقهی بود. یکی هم تقریبا نکته فقهی است، ایشان می گوید شما دنبال عدم انفعال نباشید، دنبال طهارت باشید، عدم انفعال آب یک چیز است، طهارت آب یک چیز است، ما الان دنبال طهارتیم نه عدم انفعال و لذا مثبت نیست، به نظرم امروز نرسم این عبارت ایشان را بخوانم برای فردا می گذاریم، اجمالش را گفتم توضیحش فردا

این راجع به تا این جای بحث که خود این بحث هم معلوم شد از بحث های اصولی است. حالا اشکالاتی که آقایان در اصول دارند در این جا چیست؟ اشکال به خود مبناست و آن مبنا این است که اگر علم پیدا شد به خلاف حالتین سابقین اصولا آمدن علم جلوی استصحاب را می گیرد لذا آن دو تا اصل فی نفسه جاری نیستند نه به تعارض. شما نمی توانید عدم کریت را استصحاب بکنید، اولاً عدم کریت تا زمان حادث آخر که ملاقات باشد این نکته ای ندارد چون بعداً هم ان شاء الله توضیح می دهیم، این دو تا نمی خواهد با همدیگر تقید داشته باشند، تقیدی در بینشان مطرح نیست، یکی را قید دیگری بزنیم، وجود خودشان در سلسله زمان کافی است، جای قیاس نیست، جای مقایسه نیست مضافاً این که آن اگر مقایسه شد آن عدم احدهما بالقیاس الی الآخر شبیه اصل عدم ازلی است حالت سابقه ندارد پس بنابراین صحیحش این است که اگر دو تا حالت پیدا شد ضد حالتین سابقین دیگر و نمی دانیم کدام یکی عقب جلوست دیگر رجوع به آن دو تا حالت سابقه نمی شود کرد. اصولاً طبیعت استصحاب و اصول ظاهری همین طور است، وقتی علم به خلاف آمد دیگر جاری نمی شوند خصوصاً روی مبنای ما که استصحاب را از بنای عقلاً گرفتیم نه تعبد، این خیلی نکته است، آقایان چون تعبد گرفتند می گویند یقین با شک بیاید این کافی است و لذا الان برایتان توضیح دادیم که یقین تصویر کردند با شک. لکن روی مبنای عقلاً که ما عرض کردیم عقلاً در حقیقت می خواهند توسعه یقین بدهند، ملاقاتی نبوده، وقتی یقین دارند که ملاقات شده دیگر توسعه اش نمی توانند بدهند، توسعه بدهند عدم کریت را، با علم به این که کریت پیدا شده که توسعه نمی توانند بدهند.

پرسش: قبل از علم به کریت که می شود

آیت الله مددی: علم به کریت معلوم نیست آخه، هر دو مجهول اند. شما اگر بخواهید حساب بکنید علم نباید حساب بکنید، لذا من عرض کردم خود ذات حادث را، من چون نمی خواهم بگویم که مراد این آقایان این است قیاس بکنید به ذات حادث نه زمان، چون زمان که ناشناخته است. خب سوال این است که این مطلب که ذات این حادث قبل از آن حادث بوده، کی گفت این؟ چون خودش حالت سابقه ندارد.

به هر حال مضافا که این را عقلا حساب نمی کنند، عرض کردم در سیره عقلا این نیست، خوب دقت بکنید این ها ظرافت های خیلی مهم در اصول است پس مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای نائینی و شیخ می گویند هر دو اصل جاری می شوند به تعارض ساقط می شوند، صاحب کفایه و فکر می کنم آقاضیا، الان نسبت نمی دهم فکر می کنم آقاضیا، به هر حال آقاضیا قائل باشد یا نباشد خود بنده صاحب تقصیر، البته وجه استدلال غیر از استدلال آقایان است چون آقایان به تعبد قبول دارند، ما اصلا به تعبد قبول نکردیم، استصحاب را به تعبد قبول نکردیم إلا به یک مقداری که در سیره عقلا باشد، شارع امضای سیره کرده باشد نه این که یک تعبد اوسع از ما عند العقلا باشد، این مقدار را قبول کرده است.

نمی دانم می توانم مفهوم کلام خودم را به ذهن شما برسانم، شما وقتی یقین پیدا می کنید که ملاقات آمد، یقین پیدا می کنید کریت آمد و نمی دانید کدام یکی جلو عقب شد درست است که شک درست می کنید، خوب دقت بکنید فرق من با مرحوم نائینی این جاست، این شک شما استمرار یقین نیست، این شک شما مثل شک در اطراف علم اجمالی است نه استمرار یقین. آن یقین شما از استمرار افتاد، این خیلی نکته فنی است، این ها می گویند اگر شما دانستید که این ملاقات محقق شده و این کریت هم محقق شده جلو عقبش را نمی دانید، این جلو عقب معلوم نمی شود شک درست می کند، خوب دقت بکنید، درست است که شک درست می کند اما شک از قبیل علم اجمالی یعنی می داند یک واقعی هست مثل این که می داند یک قطره خون افتاده یا در این اناء است یا در آن اناء است، شک در اطراف علم اجمالی غیر از شک استصحابی است، شک استصحابی در حقیقت توسعه آن یقین است، می خواهد یقین

.....

شما را توسعه بدهد، با یقینی که شما پیدا کردید ملاقات شد چطور می خواهید توسعه اش بدهید؟ چه عدم ملاقاتی را می خواهید توسعه بدهید؟ بله شما می دانید احدی الحالتین پیدا شد، احدی الحالتین آمد، یا ملاقات قبل از کریت یا کریت بعد از آن، اگر این باشد مقتضای قاعده وجوب احتیاط است نه اجرای استصحاب و لذا مثلاً مرحوم آقای نائینی در این جا می گوید یکیش جاری می شود و یکیش جاری نمی شود، مقتضای آن یکی را هم استصحاب می کند نجاست را یعنی استصحاب عدم ملاقات تا زمان کریت، می گوید حکم به نجاست می کنیم اما روی تصور ما می گوئیم اجتناب بکند نه نجاست، این دو تا با همدیگر فرق میکند. آن وقت نکته این می شود که آقای خوئی می فرماید بعد از این که اصول هم تعارض کرد برمی گردیم به اصالة الطهارة، جواب: اصالة الطهارة هم مثل استصحاب است، فرق نمی کند، با آمدن علم اصالة الطهارة هم جاری نمی شود، از این جهت فرق نمی کند، بله نمی توانید حکم به نجاست این آب بکنید و نمی توانید حکم به طهارتش بکنید. آن چه که می توانید حکم بکنید به وجوب اجتناب از این است، خیلی ظریف و لطیف است پس آقای خوئی می فرمایند تساقط می کند به اصالة الطهارة بر می گردیم، نائینی تصورش این است که نه تساقط نمی کند یکیش جاری می شود. روی تصور ما هر دو استصحاب جاری نمی شوند نه عدم ملاقات و نه عدم کریت جاری نمی شوند چون علم به خلافتش آمد، شما می گوئید درست است که علم آمد نمی دانید کدام یکی جلو عقب است، این شک درست می کند، درست است این شک درست می کند لکن نه شک استمرار یقین سابق، ما در باب استصحاب شک ما یک شک مخصوصی است، شک ما انتقاض یقین سابق است، با آمدن به علم به خلاف دیگر نمی توانیم این شک را درست بکنیم پس ما می دانیم هر دو آمد، مثل این که می دانیم اما نمی دانیم یا این جلو است یا آن، این مثل این که این قطره خون در یکی از این اثناء افتاد، بحث امروز ما خیلی لطیف است اگر تأمل بشود آثار خاص خودش را دارد پس نه اصالة الطهارة جاری می شود به تصور مرحوم استاد با تساقط استصحابین، ایشان می فرماید دو تا استصحاب ساقط می شود بر می گردیم به اصالة، البته چون تصور کلی ایشان این بوده که اصالة الطهارة اصل غیر محرز است و استصحاب اصل محرز است، آن وقت یک قاعده ای دارند که اگر در جایی اصول محرز جاری نشد به اصول غیر محرز بر می گردیم اگر جاری بشود، اصل محرز ما استصحاب است، ما در خود، این هم یک مبنائی دارد چون در بحث

اجزاء مرحوم آقای خوئی فرمودند و آن جا متعرض شدیم ایشان در اصالة الطهارة قائل به اجزاء نیستند در اصول کلا، ظاهر عبارت کفایه در اصالة الطهارة قائل به اجزاء است، در کفایه دارد اصالة الطهارة و الحل و استصحابهما و غیرهما، ما آن جا توضیحات مفصل عرض کردیم که اصالة الحل اصل غیر محرز است، اصالة الطهارة محرز است و لذا مجزی است، دیگر چون بحثش در آن جا گذشت استصحاب را هم اجزاء قائل نشدیم آن غیرهما و نحوهما دارد به نظرم در کفایه، به نظرم عبارت کفایه یا غیرهما است یا نحوهما. جالا الان حضور ذهن ندارم. آن هم درست نیست، در این سه تایی که ایشان مثال زده اصالة الحل و اصالة الطهارة و استصحابهما همان اصالة الطهارة مجزی است، اجزا در او هست، در اصالة الحل نیست، چون شرح خیلی مفصلی دارد و یکی دو بار دیگر جاهای دیگر هم غیر از آن بحث اجزا متعرض شدیم دیگر حال تکرار آن مباحث را نداریم و عرض کردیم حتی اخباری های ما که قاعدتا به اصول خیلی رجوع نمی کنند اصالة الطهارة را با استظهار عرفی، چون این ها اهل ظاهرند، چون در لسان اصالة الطهارة این است که کل شیء نظیف، خود روایت عمار ساباطی این است حتی تعلم أنه قدر، خوب دقت بکنید، فإذا علمت أنه قدر فقد قدر نه در واقع، علم پیدا کردید، مرحوم صاحب حدائق می گوید از این معلوم می شود که تا علم پیدا نکردید واقعا پاک است و آثار پاک بر آن بار می شود. من چرا اسم صاحب حدائق را بردم؟ چون اصولیین ما مثل صاحب کفایه متهم اند که تفکرات اصولی دارند اما مثل صاحب حدائق هم عرب است هم ادیب است، صاحب حدائق حالا کار به نحوه استدلالش ندارم، اما خیلی متن فقهی خوبی است خیلی پخته و بلیغ و با اصول بلاغت، انصافا خیلی، خب شاعر هم هست، مرد ملائی هم هست رضوان الله تعالی علیه. من اسم ایشان را می برم چون این با ارتکاز ظاهر روایت بیشتر نزدیک است، اخباری ها با ظواهر اخبار بیشتر مانوسند، این می گوید وقتی گفت إذا علمت أنه قدر، دقت بکنید! لذا عرض کردیم اگر این لسان آمد ظاهر این لسان علم موضوعی است نه طریقی، مثلا اگر طریقی بود فإذا اصابه قذارة، این علم طریقی می شد، دیگر حالا این بحث هایش در محل خودش شده است، مرحوم آقای خوئی اصالة الطهارة را غیر محرز می دانند لذا تصور می کنند. به نظر ما فرق نمی کند و لذا ما کرارا عرض کردیم در شبهات حکمیه که در یک چیز در حکمش شک بکنیم اصولی که در شبهات حکمیه اگر بناست جاری بشود سه چیز است: یکی قیاس است، قیاس را ما اصل عملی گرفتیم، یکی

استصحاب است و یکی هم اصالة الطهارة، اصالة الطهارة مثل استصحاب اثبات می کند لذا در شبهات حکمیه هم جاری می شود بنابراین معروف بلکه شاید مسلم بین اصحاب که اصالة الطهارة هم جاری می شود.

علی ای حال کیف ما کان ظاهراً مرحوم آقای خوئی چون در آن ذهنیتشان اصالة الطهارة را مجزی نمی دانند و قائل به اجزای اصالة الطهارة نیستند و آن را اصل غیر محرز می دانند، ظاهراً این طور باشد، نسبت نمی دهم، من خیلی مقیدم، اگر یک چیزی هم از من نقل بکنید بگویند که خیلی مقید است، چون آقای خوئی این جا نوشتند و تصریح نکردند فکر می کنم با آن ذهنیت که اگر استصحاب جاری نشد که اصل محرز است نوبت به اصل غیر محرز می رسد که اصالة الطهارة باشد. آن وقت تقریب مرحوم نائینی را هم خدمتان عرض کردیم، تقریب آقای خوئی را هم، این یکی از مباحث کلیدی اصول است که آیا در مجهولی التاریخ اصول جاری می شوند؟ به تعارض ساقط می شوند؟ کما علیه الشیخ و النائینی و عده زیادی، یا اصلاً در مجهولی التاریخ جاری نمی شوند؟ به خاطر آمدن علم و اگر بناست بگوییم اجتناب بکند به خاطر نجاست نیست، وجوب اجتناب و وجوب احتیاط است مثل این که در مسئله مرأة قرشیة می گفتیم اگر زنی مشکوک القرشیة بود گفتیم نه حکم بکنیم تا شصت سال، آنی که مسلم است اصحاب کسی حکم نکرده تا شصت سال، نه حکم بکنیم پنجاه سال که عده زیادی از اصحاب گفتند بلکه در آن جا حکم به احتیاط می کنیم، مابین پنجاه تا شصت باید احتیاط بکند، این جا هم همین طور. درست است شک پیدا می شود، شک در وجود است نه در استمرار یقین سابق، شک در استمرار یقین سابق جای استصحاب است، انتقاض یقین سابق، آن جای استصحاب است اما اگر شک در وجود شد این جای احتیاط است جای استصحاب نیست لذا نائینی می گوید در این جا حکم به نجاست می کنیم، آقای خوئی می فرمایند در مجهولی التاریخ حکم به طهارت می کنیم. بنده صاحب تقصیر عرض کردم حکم به وجوب اجتناب می کنیم نه به طهارت و نه به نجاست. حکم به وجوب اجتناب می کنیم، چون این دو تا یقین متضاد ما آمد این جا تولید علم اجمالی می کند. یا ملاقات قبل از کریت بوده یا بعد از کریت، بر یک فرض نجس است و بر یک فرض پاک است، این جا تولید علم اجمالی می کند يجب الاجتناب